

بسم الله الرحمن الرحيم

مصائب کاپیتالیسم و نظام بازار، علوم اجتماعی دانشگاه تهران

مجری:

در ابتدای بحث مقدمه ای از ماهیت نظام کاپیتالیسم ارائه می شود و سپس در خدمت اساتید محترم خواهیم بود

اگر بخواهیم از نگرش اقتصادی در خصوص نظام سرمایه داری به مسئله پردازیم یک سری نکات اساسی و مهم قابل ذکرند .

۱- مهمترین نظریه ای که در نظام سرمایه داری مطرح است ، تئوری بازار است . این تئوری با قدمت ۲۵۰ سال از زمان آدام اسمیت تا کنون با وجود تغییر و تحولات در اندیشه اقتصادی همچنان پا بر جاست . مکانیزم بازار مهمترین محور این تئوری است به گونه ای که تئوریسین های بازار معتقدند که تنظیمات اموراتصادی عموماً بر اساس این مکانیزم اتفاق می افتد . در مکانیزم بازار معیار ارزش های اقتصادی نیستند . در اندیشه بازار فرض بر این است که همه چیز واقعی ، علمی ، ملموس ، کمی و قابل اندازه گیری است و تمامی شاخص های مطرح در این تئوری بایستی دارای قابلیت اندازه گیری باشند .

۲- علم اقتصاد اعم از نوع مدرن آن ، که در قرون اخیر اقتصاد ریاضی نیز نامیده میشود و می توان گفت مبدع اندیشه کاپیتالیسم در قرن بیستم هم بوده استوار بر تجربه است .

۳- بنا به نظرات تئورسین های سرمایه داری اصول این نظام تکوینی ، طبیعی ، قانون پذیر و مکانیکی اند و مدل های بر آمده از چنین سیستمی از کار آمدی و کارایی کافی بر خوردار است .

۴- نظریه پردازان بازار معتقدند که این تئوری جهان شمول و ابدی است و قوانین آن تخلف ناپذیرند . بنا به این دلایل است که بحث عرضه و تقاضا از مرحله فرضیه گذشته و به قانون تبدیل شده است و واژه قانون عرضه و تقاضا زیادشنیده می شود .

۵- آزادی ، رقابت ، شخصی سازی ، حداکثر سازی سود و در سطوح نو کلاسیک مالکیت مطلق و نامحدود . کارایی و مفاهیمی از این قبیل ، مفاهیم کلیدی این تئوری را تشکیل می دهند .

۶- درمباحث روش شناسی تئوریسین ها معتقدند که تئوری بازار از جامعیت بر خوردار است . عینیت گرا و عقل گراست و در عین حال با محوریت فقر گرایی سامان می گیرد .

۷- در نظام کاپیتالیسم جامعه ، مجموعه ای از افراد است که در جهت نفع شخصی خود مشغول رقابت آزادانه برای حداکثر ساختن ثروت و عزت و غیره اند . از نقطه نظر نظریه پردازان سرمایه داری رفتار انسانی و انتخاب های انسانی بر اساس منافع شخصی سامان می گیرند .

۸- در اندیشه سرمایه داری ، دولت در اقتصاد جایگاهی ندارد و صرفاً جایگاه دولت در شئون اجتماعی از قبیل امنیت ، بهداشت و مسائلی از این قبیل خلاصه می شود آنها معتقدند که هر گونه دخالت دولت سبب عدم کارایی ، کاهش بهینگی و تعادل اقتصادی خواهد شد .

۹- در اندیشه سرمایه داری ، سرمایه عامل حاکم بر تولید است . در واقع سرمایه سایر عوامل تولید از قبیل کار ، تکنولوژی حتی زمین را دراستخدام می گیرد . از ارزش افزوده و یا به تعبیر مارکسیستی ارزش اضافی که حاصل می شود . که عمدتاً حاصل ترکیب در تولیدات در قبض سرمایه است .

۱۰- از نقطه نظر سرمایه داری برای همه چیز می شود بازار خلق کرد ، هرشی و هر کالایی که در بازار هست می توان برایش قیمت گذاری کرد .

۱۱- از آنجا که لازمه حرکت نظام سرمایه داری به سمت عدالت و رقابت کامل تساوی هزینه تمام شده با قیمت خواهد بود . در تئوری اقتصادی ارزشها و ایده آلهای ارزشی جایگاهی ندارند . قضاوت های ارزشی که بعضاً به آن معتقدند ، بایستی تئوریسین اقتصادی از آن پرهیز کند . صرفاً جنبه های توصیفی و توضیحی از عینیت اقتصاد را باید مد نظر بگیرد .

۱۲- از دیدگاه سرمایه داری رکود و رونق دو اصل انکار ناپذیرند .

با توجه به نکات مطرح شده از ماهیت نظام سرمایه داری ، نظام سرمایه داری عبارت از جامعه یا نظامی است که با مجموعه ای از افراد که با آزادی و رقابت کامل و نیز با مالکیت مطلق و نامحدود برای تخصیص بهینه منابع محدود جهت تامین خواسته های نامحدود حرکت می کند .

با ارائه چنین تصویری از این جامعه سوالی مطرح می شود مبنی بر اینکه آیا چنان نظامی به عدالت نزدیک می شود یا به انحصار؟ آیا به رقابت کامل نزدیک است؟ مصادیق آن کدام اند؟ با توجه به شرایط حال حاضر در دنیا نتیجه این تئوری جهان شمول ۸۰۰ میلیون فقیر خیلی حاد است. بعد از حدود ۲۵۰ سال عملکرد، تئوری بازار ادعا می کند که در هر زمانی از سوی افراد، با تجربیات عینی، مشاهدات، شیوه های آماری و کمی قابلیت ارزیابی و تست شدن را دارد. در مورد بحران اخیر، پیش بینی می شود که بیکاری محصول این بحران خواهد بود. با توجه به سوالی که مطرح شد و پیامدهایی که به عنوان سوال پیش روی خود تئورسین های نظام اقتصادی است دکتر غنی نژاد چه پیش بینی خواهند داشت آیا اشکالات به اصل نظام سرمایه داری بر می گردد یا تناقضات درون سیستمی است یا در عملکرد مدیران اقتصادی در نظام سرمایه داری؟

دکتر غنی نژاد: کژتاب تر از این توضیح پیرامون نظام بازار نمی توان داد. دکتر غنی نژاد با اشاره به اینکه درباره نظام بازار چند کتاب نوشته اند و مستند حرف می زنند بحث را این گونه شروع کردند: نظام بازار، نظام مبتنی بر مبادله داوطلبانه است. اصل اول در نظام بازار آزادی در تصمیم گیری است. در نظام بازار فرد آزادانه انتخاب می کند و انتخابش بر اساس حقیقت و ارزش است. در این نظام برده داری وجود ندارد. هرکس برای خودش تصمیم می گیرد و این بزرگترین فضیلت نظام بازار است. نظام بازار، نظام مبادله داوطلبانه از آغاز شکل گیری همه جوامع وجود داشته، به عمر بشریت، تنها در ۲۰۰ سال اخیر به نظام غالب تخصیص منابع تبدیل شده و در یک پیچیدگی علمی، شناخت آن هم دچار پیچیدگی شده است. خیلی پیچیده تر از توضیحات در یک ربع ساعت (با توجه به اینکه مقدمات نظام بازار در یک ترم دانشگاهی آن هم در سطح دانشجویان بالا گفته می شود)

نظام بازار، نظامی است که بر اساس تعامل میان انسانها مبتنی بر مبادله داوطلبانه شکل می گیرد. نظام بازار یک نظام اعتباری و انتزاعی است قابل مشاهده عینی نیست. نظام بازار را باید تصور علمی کرد. نظم بازار به این صورت است که شما وقتی قواعدی که مبتنی بر آزادی انسانها ست، را رعایت می کنید یک نظامی شکل می گیرد درست شبیه نظامی که در بازی شکل می گیرد وقتی قواعد کلی رعایت شود. اگر قواعد کلی رعایت نشود، نظم شکل نمی گیرد. نظام بازار به قدمت انسان بوده ولی به صورت نظم غالب در نیامده بود و دلیل آن هم عبارت بود از اینکه بشر به تدریج فهمید که رعایت قواعدی کلی و بخشی از قواعد مبتنی بر آزادی کرامت انسان یک نظم پیچیده ای را به وجود می آورد که عملکرد سازمانی آن ویژگی را ندارد. ویژگی مهم دیگر نظام بازار، این است که در درجه اول یک نظام اطلاع رسانی است. یعنی از آغاز دانشمندان علم اقتصاد به این مسئله پی بردند که اطلاع رسانی کار آمد با تأثیر گذاری بر تصمیم گیری های انسانی مبنی بر اینکه چه چیز را بر

چه چیز ترجیح دهند، آزاد گذاشتن آنها، تعاملات و مبادله داوطلبانه افراد نظم پیچیده ای را به وجود می آورد. اساس نظام بازار این است. معنای اصطلاح کاپیتالیسم برای من مشخص نیست ولی در نظام بازار تصمیم گیرنده بر خلاف آن چه که گفتند سرمایه نیست، سرمایه چیست که تصمیم بگیرد؟ در نظام بازار، انسان است که تصمیم می گیرد. این بحران هم ناشی از نظام بازار نیست. نظام بازار یک سیستم متمرکز و مرجع تصمیم گیری نیست که بگوییم مسئول چیست. نظام بازار مسئول هیچ چیزی نیست. نظام بازار یک نظم اعتباری است و در آن هر فردی مسئول تصمیم گیری خودش است نظام بازار به عنوان تصمیم گیر وجود ندارد.

عده ای تصورشان از نظام بازار کاپیتالیسم است که اصطلاحش را هم چپ ها و مارکسیست ها درست کرده اند برای تحقیر آزادی انسان. اینها به آزادی انسان اعتقاد ندارند و می گویند یک عده باید برای بقیه تصمیم بگیرند هر کس نمی تواند برای خودش تصمیم بگیرد. یک عده نمی فهمند، یک عده بیشتر می فهمند. آن عده ای که بیش تر می فهمند باید برای بقیه تصمیم بگیرند. این نقطه مقابل نظام بازار است. تفاوت نظام بازار و کاپیتالیسمی که ادعا می شود در همین جاست. کاپیتالیسمی که ادعا می شود این است که یک عده سرمایه دار در یک اتاق فرمان نشسته اند و جامعه را از اتاق فرمان هدایت می کنند و درباره جامعه باپولهای خود تصمیم می گیرند. هیچ تصویری مخدوش تر از این از نظام بازار وجود ندارد. نظام بازار به این معنی سرمایه داری نیست.

نکته بعد اینکه نظام بازار و نظام سیاسی با هم متفاوتند. این دو را نباید با هم خلط کرد. آخرین گزارش ها در باره نظام اقتصاد آمریکا حاکی از آن است. با روی کار آمدن بوش، از سال ۲۰۰۰ تا کنون نظام اقتصادی آمریکا بسته تر و از بازار آزاد دورتر شده است. در رتبه بندی آزادی اقتصادی در دنیا در سال ۲۰۰۰ آمریکا دوم بود و امروز هشتم است و رتبه آمریکا پایین تر آمده است. اینکه سلطه طلبی ها، ثروت اندوزی ها و کسانی مثل بوش سمبل نظام بازار گرفته می شوند یکی از طرفند هایی که مخالفین نظام بازار، چپ ها و سوسیالیست ها دائما تقویت می کنند. آقای بوش و امثالهم علی رغم حرف هایی که می زنند اعتقادی به نظام بازار ندارند.

نکته سوم: اینکه مسئولیت فقیران دنیا با نظام سرمایه داری است (البته سرمایه داری من نمی دانم یعنی چه؟) اگر منظور نظام بازار باشد این نکته را باید گفت که جمعیت دنیا در این ۲۰۰ سال از زیر یک میلیارد به ۶ میلیارد نفر و بیش از آن رسیده است. ۵ میلیارد نفری که در رفاه نسبی زندگی می کنند نادیده گرفته می شود. باید در بحث اعداد نسبت ها رعایت شود. ۲۰۰ سال قبل ۹۵ درصد جمعیت دنیا در فقر مطلق زندگی می کردند در گذشته میانگین عمر انسانها ۲۵ سال بود الان میانگین عمر انسانها بالای ۵۰ سال است. در کشورهای

پیشرفته خیلی بیشتر است، هر کشوری که از نظام بازار خارج شده وضعیت فقر در آن افزایش یافته است . چین کمونیست از زمانی که به نظام بازار روی آورد ۶۰۰ میلیون از فقیران آن کم شده. این دستاورد بزرگی است . فقرا در جوامعی هستند که بیشترین فاصله را با نظام بازار دارند و ما هم با آنها رابطه داریم . اینکه می گویند اخلاق در نظام بازار جایی ندارد باید گفت نظام بازار روی اخلاق بنا شده است . اخلاق یعنی آزادی . انسانی که در زندان باشد ، اختیار خلاف را نداشته باشد و هیچ گناهی مرتکب نشود چه ارزش اخلاقی دارد ؟ در نظام آزاد است که اخلاق معنا می یابد . معادله داوطلبانه که اساس نظام بازار است بزرگترین اصل اخلاقی است . برابری انسانها . اینکه هیچ انسانی نباید حق دیگری را تهدید کند بزرگترین اصل عدالت و اخلاق است . دفاع اخلاقی در نظام بازار در درجه اول و دفاع از کارایی آن در درجه دوم قرار می گیرد . تفاسیری در جامعه ما وجود دارد (مباحثی که شما در این جلسه شنیدید هم از این دست تفاسیرند) و سایر تفاسیرات در این زمینه که نظام بازار فاقد اخلاق است . در دو گروه افراد جای می گیرند یا کسانی اند که به آزادی انسانی معترض اند و یا سیاستمدارانی که نظام بازار را در برابر قدرت خودشان می دانند لذا می خواهند محدودش کنند .

همه سیاستمداران دنیا مخالف نظام بازارند. چون نظام بازار ، نظام تصمیم گیری غیر متمرکز است در حالی که نظام سیاسی نظام تصمیم گیری متمرکز فرماندهی است . سیاستمداران نظام بردگی را می خواهند در حالی که نظام بازار نظام آزادی است .

پاسخ های دکتر زریباف به مباحث دکتر غنی نژاد : مباحثی پیرامون مفهوم آزادی و مبادله داوطلبانه به عنوان ارزش برای نظام بازار مطرح شد . علیرغم بیانات شما مبنی بر اینکه حرفهای شما مستند است من به این اصل نرسیدم بحث اعتباری بودن نظام بازار بود . این بحث دقیقاً مخالف نگاه فیلسوفان اقتصادی است . آنها دقیقاً معتقدند که تئوری بازار ملموس و عینی است و تمامی تئوریسین ها به طور مشخص به این مسئله تأکید دارند آخرین آنها آقای مکلاف است که این مسئله را خروج از اندیشه سرمایه داری و نظام بازار می داند اگر در قالب ارزش ها و اخلاقیات باشد . با توجه به مباحثی که شما پیرامون اخلاق در بازار مطرح کردید ما امروز به نتیجه جالبی می رسیم مبنی بر اینکه اساس نظام کاپیتالیسم ، اخلاق ، عدالت و برابری است!!

پاسخ های دکتر غنی نژاد :

افرادی که شما اسم بردید نماینده اقتصاد آزاد نیستند . فیلسوف اقتصاد آزاد که می گوید می شود جان لاک ، آدام اسمیت و این مباحثی که من گفتم در کتابها هست . شما در کتابها نظرات این افراد را می توانید در کتابها بخوانید . بحث اعتباری بودن که شما مطرح کردید را عرض کردم که توضیحش طولانی است و ۱ ترم طول می کشد تا برای دانشجویان می گویم . یک بحث متدولوژی پیچیده دارد فریدمن در کتاب خود اشاره می کند که «اصلا فرضهای اقتصادی لازم نیست مبتنی برواقعیات باشند» پس از صحبت های دکتر غنی نژاد دکتر زریباف اشاره کردند که معیار ارزشیابی تئوریهی ، تجربه عینی است .

دکتر درخشان :

با توجه به مباحثی که مطرح شد من گوشزد نمودن چند نکته را راجع به چند واژه ضروری می دانم .

اساسا چیزی به نام نظام بازار وجود ندارد که حالا ما بگوییم نظام بازار عادلانه و یا کارا . این یک مفهوم غیرمنسجم است . بازار مفهومی است که در آن تعدادی خریدار و فروشنده دورهم جمع می شوند به لحاظ فیزیکی یا الکترونیکی و غیره به خرید و فروش و دادوستد می پردازند و قیمتی هم تعیین می کنند. نظام بازار قابل تعریف نیست . از زمان فراعنه و قبل از آن هم بازار بوده است . الان هم هست و در آینده هم خواهد بود. این نظام بازار است. کارایی دارد؟ نه. ندارد؟ نه. معلوم نیست. همه چیز به این برمی گردد که ویژگی های آن چیست. مثل این که ما بگوییم نظام انسان. انسانی از اول تاریخ بوده و تا آخر هم خواهد بود. آنچه مهم است ، این است که جنایتکار است، مهربان است، شجاع است، دانشمند است... در هر نظام اقتصادی یک بازار وجود دارد. چیزی به نام نظام بازار نداریم. مگر این که بگوییم نظام بازار آزاد، آن گاه معنا پیدا می کند. بحث ها از آنجاست که مفهوم آزادی در این بازار چیست؟ آیا این آزادی مطلق است و یا تحت نظر جامعه و مردم حاضر در آن بازار است ؟

آیا این بازار مدیریت شده است یا رها شده ؟ نظام تولید در این بازار چگونه است آیا توسط ماشین صورت می گیرد یعنی بعد از انقلاب صنعتی؟ یا نظام تولید یک بازار روستایی است که افراد تولیدات دستی و محصولات خود را عرضه می کنند ؟ آیا بازاری است که سرمایه گذاران خارجی در آن امکان فعالیت دارند ؟ آیا سرمایه بر این بازار غلبه دارد ؟ آیا بازاری است که سرمایه گذاران بر قیمت ها حاکمیت دارند ؟ آیا سرمایه داران بر دستمزدها حاکمیت دارند ؟ دولت دست نشانده سرمایه دار است یا کارگزاران قدرت وضع قوانین دارند ؟ اگر بحرانی شد همه برای نجات سرمایه داران بسیج می شود ؟ مثل شرایط الان که اصل کار نجات سرمایه است . نجات کار نیست نجات خانوارها نیست ، نجات بیکاران نیست . اگر ما بگوییم اینها مصداقی از نظام بازار

نیست درست نیست چرا که اینها بازار دارند . همین که می روی مغازه و خرید می کنی یعنی این که بازار وجود دارد. مهم کیفیت بازار است . در مقوله کیفیت بازار است که نظام سرمایه داری ، نظام سوسیالیستی معنا پیدا می کنند . نظام اقتصاد اسلامی الهی و غیر الهی در همین حیطة مطرح می شوند اما با نگاه ساده انگارانه که بگوییم این نظام بازار نیست . پس به آن نمی پردازیم اشتباه است. باید نگاه عمیق داشت .

در مورد بحث بحران نظام سرمایه داری ابتدا باید گفت که علت استفاده از کلمه سرمایه داری برای نظام به معنی نظامی است که حاکمیت در آن با سرمایه داری است . نه به این معنی که صرفا سرمایه داران از این اصطلاح استفاده می کنند بلکه سوسیالیسم ها هم استفاده می کنند . در تمام تئوری های اقتصادی ... اصل سرمایه است نه انسان . انسان هم در آن به صورت سرمایه انسانی مطرح است . پس انسان هم سرمایه است مثل آچار، پیچ و مهره . بعضی ها عمه اند و بعضی تخصصی دارند و سرمایه های گرانقدر انسانی می شوند . انسان درست مثل یک ابزار تولید می شود . استفاده می شود و بعد مستهلک می شود و بعد از اینکه مستهلک شد جای خاصی برای آن تعیین می کنند. به جایی می برند که مزاحم دیگران نباشد . اینکه لفظ سرمایه داری را کسانی به کار می برند به این معنی نیست که قصد توهین به نظامی را دارند بلکه هدف بیان ویژگی های این نظام است . ویژگی این نظام حاکمیت سرمایه و مبنای بودن سرمایه در تمام تنظیمات است . تا جایی که وقتی بحرانی به وجود آید نجات سرمایه مهم است چرا که سرمایه عامل رشد است .

چرا که در صورت نبود سرمایه و در صورت وقوع بحران نظام با تکیه بر چه چیزی می تواند رشد کند ؟ درست شبیه انسانی که دچار سانحه ای شده باشد دکترها اول به سراغ قلب و سر می روند . اگر قلب سالم بود بعد بقیه اعضا اولویت می یابند . نظام سرمایه داری می گوید اگر بحرانی به وجود آمد توسعه سرمایه ها، سرمایه داران و نهادهای سرمایه داری را حفظ کن . قلب نظام سرمایه داری، سرمایه ، سرمایه داران و نهادهای سرمایه داری است . در آمریکا وقتی یکی از چهار نهاد بزرگ آمریکا اعلام ورشکستگی کرد اقتصاد آمریکا وحشت کرد و سریع در صدد رسیدگی بر آمد . و خیلی ها میگویند زودتر از اینها باید این نهاد رانجات می دادند .

در زمان فراعنه نهادهای مالی ، کارخانه و تولیدات و ابسته به نهادها وجود نداشتند . اینها بعد از انقلاب به وجود آمدند . آنها هم بازار داشتند حالا هم بازار هست اما ویژگی هایشان متفاوت است . خیلی ها می گویند اقتصاد همان اقتصاد است . همانگونه که در صدر اسلام تجارت می کردند حالا هم تجارت می کنند در حالی که تجارت صدر اسلام غیر از تجارت الان است و این هر دو غیر از تجارت زمان فراعنه است .

اینجا ممکن است سوالی مطرح شود مبنی بر اینکه آیا نظامی هست که بقایش به سرمایه نباشد؟ آیا نظامی هست که اگر بحرانی شد به حفظ عنصری به غیر از سرمایه و نهادهای سرمایه داری بپردازد؟ در جواب باید گفت: خیر چون الان همه نظام ها سرمایه داری شده اند. در این شکی نیست. اما به این معنی نیست که پس نظام سرمایه داری وجود ندارد نه این نظام سرمایه داری است و الان توسعه یافته است.

اما این سوال که آیا این نظام بحران زاست یا نه این سوال در ست است. این سوال که جز این نظام نمی تواند نظامی باشد پاسخ این است که قطعاً می تواند باشد. مارکسیسم، سوسیالیسم دقیقاً نظام هایی بودند غیر سرمایه داری. ممکن است در اینجا سوال شود که پس چرا این نظام ها شکست خوردند؟ پاسخ این سوال مباحث خاص خود را می طلبد که مجالش اینجا نیست. اما اینکه چرا نظام سرمایه داری با بحران رو برو شد؟ این نظام بزرگ و قوی در جریان باز پرداخت اقساط وام های مسکن به اینجا کشیده شد. علت این بحران این است که مردم نتوانستند قسط های خانه هایشان را بدهند اما اینکه چه طور ممکن است چنین نظامی با این مسئله بحرانی شود جای تعجب است. دلیل آن چیست؟ دلیل این است که این نظام ها وقتی به قدرت می رسند مثل حباب می تر کند. از ویژگی های نظام است که می رود بالا، می ترکد. حال ممکن است گفته شود پس چه طور پا بر جاست برای پاسخ باید گفت به ارتش و قدرت نظامی پشت این نظام باید نگاه کرد. به استثماری که جهان سوم را کرده است باید نگاه کرد. سست بودن این نظام به گونه ای است که ثمره اش تا انگلستان، فرانسه، ژاپن و چین را هم گرفت. درست مثل یک خانه کاغذی که یک باره همه اش با هم می ریزد. بانک صندوق بین المللی پیش بینی می کند تا دو سال آینده ثمرات این بحران ۲۰۰ میلیون بیکار خواهد بود. نظام سرمایه داری نه با یک حمله اتمی و نه با حمله ارتش این گونه بحران زده شد. بلکه با یک بحران داخلی کوچک مثل وامهای مسکن به این وضعیت دچار شد.

دکتر مالجو:

منابع در جوامع کمیاب و محدودند و هرکدام از افراد و گروههای مختلف نیازهای نا محدود دارند این افراد بر سر تصاحب منابع محدود ممکن است با هم وارد منازعه شوند این منازعه می تواند بسیار خشونت آمیز و با تلفات گسترده باشد. اگر بخواهیم از حجم نیازهای نا محدود تصویری حاصل کنیم. نگاهی به خیالات روزانه مان که در دفتر چه یادداشت خود می نویسیم کمک می کند.

نظام بازار در حقیقت یک مکانیسم. یک راه حل برای این مسئله است که افراد برای تصاحب منابع محدود به جان هم نیفتند. نظام بازار با یک قاعده مهم عمیقاً سیاسی مبنی بر این اعتقاد که نهاد بازار عمیقاً پروژه ای

سیاسی است (بعداً معنای مورد نظرم را از سیاسی بیان می کنم) جلو می رود . این قاعده " این عوض آن " نام دارد . یعنی این را می خواهی در عوضش باید آن را بدهی . به عبارت دیگر اخذ مطالبات هر فرد را محدود می کند به کل پولی که به دست آمده در قبال ارائه چیزی با ارزش در مکان بازار . مجموعه قواعد نظام بازار از حجم خشونت ها ، منازعه ها و هجوم ها بر سر تصاحب منابع کمیاب کاسته و در واقع امکان جنگ همه علیه همه را به یک فرآیند « صلح آمیز » تبدیل می کند . این فرآیند صلح آمیز به شدت پیوند خورده با توزیع تاریخی عمیقاً نابرابرانه مالکیت ها و توزیع نابرابر مهارت ها است به عبارتی مجموعه بازگیرانی که وارد بازی بازار می شوند به قواعد بازی که همان نظام بازار باشد تن می دهند . همه شان از نقطه شروع مسابقه شروع نمی کنند مانند دوهای میدانی در استاد بوم که همه از یک جا شروع نمی کنند اما چون در دوایر مختلفی می روند مسافت یکی است . اما اگر این دوایر را تبدیل به خط بکنیم و جای افراد را تغییر ندهیم مسابقه ای که بازی نظام بازار باشد ، می شود . با این اعتقاد نظام بازار یک مجموعه قواعدی را وسط می گذارد که خشونت را کنار می گذارد و صلح افزونی می کند . اما نتایج آن عمیقاً نابرابرانه و ناعادلانه می تواند باشد .

از نگاه بازندگان بازی یک مروری انجام می دهیم . شاید بتوان نظام بازار را در طول تاریخ به نمایش یا تئاتر تشبیه کرد که سه پرده دارد . پرده اول دولت است که نقش آفرینی می کند و به شکل کورکورانه قواعد بازی را تعیین می کند . قانون مالکیت ، انعطاف پذیر شدن بازار، نیروی کار، وجود یا عدم وجود قوانین تامین اجتماعی از این قبیل اند . در پرده دوم با بازیگران نظام بازار سر و کار داریم . اگر نظام بازار آزاد باشد عملاً بازیگرانی هستند آزادانه (اگر فرصتی پیش آید در موردواژه آزادانه بیشتر صحبت می کنم) کنشگرانی هستند در مقام عرضه کننده یا تقاضا کننده در بازار های مختلف که به طور آزادانه از رهگذر معاملات منافع خودشان را جلو می برند. عرضه کننده سود خودش را ، تقاضا کننده سود خودش را تلاش می کند به حداکثر برساند . در این بازی همه نمی برند . این بازی برندگان و بازندگانی دارد . در پرده سوم این نمایش نامه بار دیگر باید دولت بیاید وسط و با نقشی که خودش بازی می کند نظام بازار را قدری رقیق کند . در پرده سهم دولت دست بازندگان را می گیرد و تا آخر بازی می برد .

بحث نظام بازار وقتی پیش می آید عادلانه بودن و مفاهیمی از این دست پیش می آید . ما نباید دنبال حقیقت باشیم بحث درست و غلط نیست . بحث خوب و بد است . یک بحث ، بازار از نگاه بازندگان این بازی است و یک بحث از نگاه برندگان این بازی است . نظام بازار در مجموع حاوی قواعدی است که به نفع بازندگان آن نیست . بازندگان این نظام مجموعه ای را تشکیل می دهند که همواره در صدد مقاومت در برابر نظام بازار و جنبش نا برابر جلوه دادن جامعه بودند . اما برندگان بازی را با منافع طبقاتی یا مفاهیم متفاوتی که متفکرین

مختلف از آنها استفاده کرده اند، می توان توضیح داد . برندگان درصدد تسریع جنبش هر چه بازاری تر کردن جامعه هستند . بنا به در کی که من از تجربه تاریخ اقتصادی دارم "پلانی" به درستی می گوید نظام بازار آزاد یک اتوپیای محض است به این معنا که امکان تحقق ندارد و در صورت تحقق نیز برای مدت مدیدی نمی تواند استمرار داشته باشد . مگر به قیمت نابودی بنیان طبیعی و انسانی جامعه . انسان را جسماً نابود می کند (اشاره به نیروی کار) و محیط پیرامون او را به برهوت تبدیل می کند (اشاره به فجایع انسانی)

جامعه یعنی آن بخش از بازندگان این بازی برای حمایت از خودشان دست به واکنش می زنند. این واکنش ها جنبه خود کم بینی گری نظام بازار را بیشتر و بیشتر خواهد کرد . حاصل این، سرنوشت محتوم است یعنی اهدافی که نظام بازار با آن مواجه است . دو راهی که از قبل آن سازمان اجتماعی مبتنی بر نظام بازار از نگاه متفکرینی همچون پلانی سر انجام در هم می شکند .

شاید این تصویر اغراق گونه باشد. این را در سال ۱۹۴۴ عرضه کرده است. زمانیکه به هر حال دهه ۵۰، ۶۰، ۷۰ آمد و اتفاقی نیفتاد و دهه ۸۰ میلادی با ضد انقلاب ریگانی در آمریکا و تاجری در انگلیس تغییراتی رخ داد در این روند است که به بحران مالی ۲۰۰۸ می رسیم . می توان آزمون کرد . نظرات کسانی مثل پلانی یا مارکس را می توانیم بررسی کنیم نه از این جهت که آینده را پیش بینی کرده باشند بلکه از این جهت که چه قدر مفاهیم و دستگاههای فکری آن ها در درک وضعیت امروز بحران مالی جاری به ما کمک می کنند .

دکتر غنی نژاد :

نکته اول : در تعریف بازارگفته شد نظام مبتنی بر مبادله داوطلبانه ، داوطلبانه بودن یعنی آزادی ، یعنی جایی که زور نباشد اخلاق در نظام بازار همین جاست در سیستم سوسیالیستی زور هست . این زور را یکی می گیرد و به دیگری می دهد .

نکته دیگر آقای دکتر راجع به برندگان و بازندگان گفتند . این در حالی است که برندگان نظام بازار بزرگترین مخالفان نظام بازارند سرمایه داران بزرگ مخالف رقابت اند. اینها می خواهند دولت از آنها حمایت کند ، رانت بخورند و قدرت سیاسی سرمایه، زور و قدرتشان را بیشتر کند. آدام اسمیت در یکی از کتابهایش می گوید : «مواظب سرمایه دارانی که در یک مجلس با هم جمع می شوند و صحبت می کنند باشید را اینها بر علیه رقابت و آزادی توطئه می کنند»

همه جای این دنیا ، گذشته ، حال و آینده نظام بازار بوده و خواهد بود این نظام از یک منطق تبعیت می کند و قدرت آن هم ناشی از این منطق است و آن منطق انسانی است . به همین دلیل است که مهم است. به همین خاطر است که سوسیالیست ها در جامعه سوسیالیسی خود نمی توانند آن را از بین ببرند حتی در سوسیالیستی ترین جوامع هم بالاخره نظام مبادله داوطلبانه در یک محدوده ای وجود دارد . این آغاز رشد نظام بازار است .

دکتر درخشان :

آنچه من فکر می کنم این است که ما چیزی به نام نظام بازار نداریم . چون در هیچ کتابی نوشته نشده. هیچ کدام از اقتصاددانان سوسیالیست یا اقتصاددانان سرمایه داری و یا کسی که اقتصاد خوانده است نظام بازار را مطرح نکرده اند. آنچه گفته شده نهاد بازار است . نهاد بانظام متفاوت است . نظام یک سیستم است در حالی که نهاد اینگونه نیست. پس نمی توان گفت نظام بازار باید گفت نهاد بازار . حال ممکن است مسئله ایجاد شود که می توان گفت، بله ، اگر هم گفته شود مانعی ندارد اما پیامد دارد بنابه فکرمن این واژه برای کمرنگ کردن واژه نظام سرمایه داری استفاده می شود . برای اینکه اگر بدون توجه به ظرافتهای معنایی ، واژه نظام بازار استفاده شود ، بلافاصله ذهن ها به سوی نظام آمریکا ، انگلستان ، اروپای غربی و ژاپن می رود . در ذهن افراد نظام بازار با نظام سرمایه داری مترادف می شود و لذا نتیجه گیری می شود که نظام سرمایه داری همان نظام بازار می شود . این جا کار خراب می شود . چون بازار از قبل زمان فراغنه بوده و تا الان هم پایدار است . نظام سرمایه داری هم چیز پایداری است لذا یک پدیده تاریخی نیست . پدیده تاریخی یعنی چیزی که نبوده ایجاد می شود و بعداً هم نیست می شود . یعنی قبلاً نبوده در مقطعی به وجود می آید و به احتمال زیاد بعداً هم نخواهد بود . آن وقت نظام سرمایه داری پدیده تاریخی نیست چرا که بازار پدیده تاریخی نیست. در زمانی که انسان برایش تمدنی تعریف شده بازار بوده است . چون انسان اجتماعی است . در هر رابطه ی اجتماعی اولین چیزی که طبیعی است مبادله است. انسان اجتماعی است و در اجتماع مبادله قطعاً اتفاق می افتد . لحظه ای که شما می گوئید نظام بازار، نظام سرمایه داری است . چون بازار فطری است و از اول تمدن انسانی بوده و تا آنجا که خواهد شد ، خواهد بود . پس نظام سرمایه داری هم جاودان است . این نکته ترفندی است برای اینکه نظام سرمایه داری را پدیده تاریخی ندادند . نظام سرمایه ، پدیده تاریخی است . پس واژه نهاد بازار را باید جایگزین نظام بازار کرد .

با این استدلالها دیگر نمی توان گفت نهاد بازار عادلانه ، نهاد بازار کارا ، کارایی ویژگی این نهاد می شود که تحت شرایطی به وجود می آید . نهاد بازار وابسته به جریان اطلاعات است . کارایی و یا عدم کارایی نظام بازار بستگی به جریان اطلاعات دارد . وقتی می گوئیم نهاد بازار این پسوند ها را نمی توان به آن چسباند .

نکته ای راجع به واژه داوطلبانه نیز وجود دارد : انسان بنا به فطرتش میل به مبادله دارد این به معنی داوطلبانه بودن نیست . کلمه داوطلبانه برای امور فطری بی معنا ست . مثل اینکه به شما گفته شود شما داوطلبانه نفس می کشید یا اینکه شما داوطلبانه غذا می خورید . پس مبادله فطری انسانهاست .

در این رابطه فطری بعضی ها استثمار می شوند همانطور که شما به طور فطری نفس می کشید استثمار می شوید. چون شخصی کنار شما سیگار می کشد شما به خاطر اینکه زنده بمانید ، سیگار را استنشاق می کنید .مردم تهران استثمار شده ی نظام حاکم بر این شهر هستند .افراد در روابط مبادله استثمار می شوند، این حرفی است که مارکس به درستی بیان کرد و مکانیسم استثمار را به دقت بیان کرد و اولین کسی بود که استثمار را در رابطه ی مبادله نشان داد. پس این واژه داوطلبانه را باید حذف کنیم.

دکتر غنی نژاد

داوطلبانه بودن فطری نیست . غریزی است .مفاهیم را لطفاً اشتباه نکنید .اینکه شما می گوئید نظم بازار را کسی نگفته، من کتاب ها می آورم که از نظم بازار بحث کردند . دکتر درخشان در جواب گفتند:نظم با نظام فرق دارد . نظام هایی هستند که نظم ندارند .

در این قسمت مناظره بحث بالا گرفت و دکتر غنی نژاد جلسه را ترک کردند . دکتر درخشان در این قسمت مناظره مباحثی پیرامون تعارف در فضای علمی کشورمان مطرح کردند به این معنی که افراد در اظهارات علمی خود، رعایت حال طرف مقابل را می کنند تا در مواقع خاص حمایت او را داشته باشند . ایشان ضمن تأکید این نکته که وضعیت تعارف ، اسلامی نیست گفتند تا این تعارفات بر فضای علمی ما حاکم باشد کشور گامی به سوی چشم انداز خود بر نخواهد داشت .

دکتر مالجو:

من خودم کتابی را ترجمه کردم و زیر چاپ است تحت همین عنوان یعنی « نظام بازار ». لذا من معتقدم استفاده از این اصطلاح ایرادی ندارد و این واژه معنا دار است . هر چند آقای دکتر غنی نژاد نظم بازار متوجه شدند و هر دو استاد من پیرامون دو موضوع متفاوت صحبت می کردند .

دکتر زریباف : آقای دکتر با ارائه یک جمع بندی از مفاهیم و بحران مالی با توجه به تفاوت بینش ها بحث را ادامه دهید .

دکتر مالجو

اصولاً مردم شناسان به ویژه انسان شناسان اقتصادی بین سه نوع مبادله در طول حیات اقتصادی تفاوت گذاشته اند یک نوع مبادله ، مبادله مبتنی بر مقابله به مثل است . فرض کنید شما وقتی در منزل ، مادرتان و یا همسرتان برای شما قیمة پلو درست کرده است . بر خلاف رستوران پول قیمة را از شما نمی گیرند بلکه در قبالتش محبت و عشق را میگیرند. لذا بخشی از مبادلات هستند که با انگیزه هایی مثل عشق و محبت مثلاً در چار چوب خانواده شکل می گیرند . نوع دوم مبادله، مبادله مبتنی بر باز تولید است . این نوع مبادله دو سویه است. یک مرکز قدرت داریم که عمیقاً صاحب قدرت سیاسی است که در اینجا می توان از دولت یاد کرد . علاوه بر این مرکز قدرت پیرامون هم مثلاً شهروندان که بنابر مصالح و اهدافی که دولت تشخیص می دهد، به طور مثال از آنها مالیات می گیرد . و یا به آنها یارانه می دهد . این مبادله بخش قابل توجهی در تاریخ اقتصادی بشر را تا حدود تقریبی سال ۱۵۰۰ میلادی در برداشت . عمده نظام های اقتصادی مبتنی بر این دو نوع مبادله بودند . البته نوع سوم از مبادله هم در تمام طول تاریخ وجود داشته و آن هم مبادله بازاری است . طرفین مبادله در این نوع مبادله برای محبت ، ارزشهای اخلاقی – انسانی یا بر عکس به زور دست به مبادله نمی زنند . بلکه مبادله می کنند چون برای آنها سود در بردارد . در این مبادله انگیزه و موتور محرک سود است . این مبادله در تمام طول تاریخ اقتصادی دست کم تاریخ اقتصادی شناخته شده، وجود داشته اما دو نوع اول بخش غالب را در نظام های معیشتی جوامع داشته اند . از ۱۵۰۰ میلادی به این طرف یعنی از سال ۱۸۰۰ میلادی نوع سوم مبادله بازاری وجه غالب را پیدا کرد . نهادی که این نوع مبادله را در چارچوب خود قرار می دهد و تسریع می کند ، نهاد بازار است . نظامی که این نهاد بازار و این نوع مبادله در آن وجه غالب را دارد و انواع دیگر مبادله به حاشیه رفتند از آغاز قرن ۱۹ به این سمت نظام سرمایه داری تلقی شد .

مثلاً اگر مارکس را در نظر بگیرید گمان نمی کنم در کاپیتال از واژه ی کاپیتالیزم استفاده کرده باشد، جامعه ی مدنی بورژوایی، همان چیزی است که امروز ما از کاپیتالیزم درک می کنیم، از ۱۹۰۰ به بعد توسط عده ای این

اصطلاح (سرمایه داری) خیلی رواج پیدا کرد؛ از یک مقطعی به بعد هم اقتصاددانان طرفدار نظام بازار، طرفدار نظام «سرمایه داری» نسبت به این واژه به دلایلی که آقای دکتر به بخشی از آن اشاره کردند حساسیت پیدا کردند برای آن چیزی که ما نظام سرمایه داری نام گذاری می کنیم اصطلاح نظام بازار را خلق کردند اما منظور آنها هم همان چیزی بود که می توانستند با انگشت اشاره نشان دهند یعنی سرمایه داری. می شود وارد این جنگ لفظی نشد و در واقع نه به نام ها بلکه به دال ها پرداخت؛ در چنین چارچوبی نکته ی آقای درخشان برای من کاملاً مفهوم و مقبول هست که مکان بازار از دیر باز وجود داشته است (از دیرباز یعنی از تاریخ مکتوب بشر) و مبادله ی بازاری هم وجود داشته است. اما این بدین معنی نیست که: نظام بازار یا سرمایه داری از دیرباز وجود داشته، نظام بازار سرمایه داری برحسب اینکه داریم از زاویه ی کدام متفکر و نظریه بحث را مطرح می کنیم از ۱۵۰۰ به این طرف ۱۶۰۰، ۱۷۰۰، ۱۸۰۰ قطعاً در طول تاریخ اقتصادی، خلق شده است. ضمن ارج گذاشتن به آن نکته ی بسیار هوشمندانه ای که آقای دکتر درخشان مطرح کردند در خصوص اینکه چرا اصطلاح سرمایه داری را پس راندند و از نظر ایشان واژه ی بی معنایی به نام نظام بازار را در گفتار عمومی جایگزین آن کردند، که خیلی هم بحث جدی ای است؛ اما می شد از کنار این بحث هم گذشت و دیدگاه های هسته ای تر و کلیدی تر و محل نزاع های جدی تری را در خلال این فرصتی که هست تقریر کرد.

سؤال حاضرین: مدافعان عدم دخالت دولت در اقتصاد، علت به وجود آمدن بحران مالی و سپس بحران در بازارهای واقعی را در سال ۲۰۰۸ کاهش نرخ بهره به صورت دستوری می دانند تا چه مقدار می توان علت به وجود آمدن بحران کنونی را واقعاً دولت دانست؟ (این سؤال اول). سؤال دوم: اگر این دخالت صورت نمی پذیرفت آیا این اتفاق نمی افتاد؟

دکتر مالجو: در حد درک من در فضای ایران به دلیل غلبه ی اقتصاددانان نولیبرال طرفدار «نظام بازار - سرمایه داری» و غلبه ی فکری آن ها عمدتاً در افکار عمومی تحصیل کردگان - از جمله شاید برترین اقتصاددانان این تیپ از دوستان، آقای دکتر زرنژاد باشند - مسؤل بحران مالی سال ۲۰۰۸ را دولت آمریکا می دانند به گونه ای که در همین سؤال هم اشاره شد، قصه را از آنجایی آغاز می کنند که نرخ بهره در ۲۰۰۱ و بعد از آن نرخ بهره ی پایه کاهش یافت و معتقد هستند بر این مبنا، مشکل مشکل نظام سرمایه داری نیست بلکه مشکل، مشکل مداخله ی دولت بود که اگر این مداخله نبود این بحران هم در پی آن پدید نمی آمد، اینکه چرا این بحران پدید آمد، من فورمولوژی آن را کنار می گذارم چون همه ی ما زیاد به آن برخورد کردیم، اگر اجازه بدهید به طور مشخص به این سؤال پاسخ دهم.

از اینجا شروع کنیم، نامگذاری بحران مالی ۲۰۰۸، نام گذاری خطایی است. طبیعتاً در حوزه ی اعتبار (در بخش اعتباری اقتصاد آمریکا) ما شاهد بحران بودیم. بانک های تجاری، بانک های سرمایه داری، صندوق های بیمه - حالا صندوق های قرض الحسنه که ندارند - چیزهایی از این قبیل قطعاً بحران در این حوزه ها بوده است اما نکته این است، این یک بحران اقتصادی است با ابعاد اعتباری نه فقط یک بحران در حوزه ی اعتباری، چرا دولت مدافع سرمایه در سال ۲۰۰۱ نرخ بهره را کاهش داد؟ دوستان ما در ایران عمدتاً داستان را از کاهش نرخ بهره شروع می کنند. کوتاه پاسخ بدهم، کاهش نرخ بهره توسط یکی از بزرگترین مدافعان نظام بازار، یک واکنش ناگزیر و اجتناب ناپذیر برای دفاع از منافع صاحبان سرمایه بوده، به عبارتی یک واکنشی بود به یک بحران عمیق تری که نه در بخش اعتباری که در بخش حقیقی اقتصاد، در قلمرو تولید کالاها و خدمات پدید آمده بود.. داستان را می توانیم از اینجا شروع کنیم: حدود ۱۵۰ سال از حوالی ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ به این طرف تا ۱۹۷۰ دو متغیر به موازات یک دیگر پیش می رفتند یکی بهره وری تولید، دیگری دستمزد حقیقی نیروی کار. از ۱۹۷۰ به این طرف وضع عوض شد، بهره وری تولید با شدت هر چه تمام تر رشد کرد، چرا؟ به دلیل استفاده از تکنولوژی های مدرن، به دلیل نظارت محکم تر روی محیط های کاری به قصد افزایش ساعات کاری مفید کارگران، به دلیل انواع و اقسام تکنیک های مدیریتی و سازماندهی بنگاه ها و مسائل امنیت، اگر شاهد افزایش شدید نرخ بهره وری تولید بودیم در عوض دستمزدهای حقیقی افزایش پیدا نکرد، در مقطعی از قضا کاهش هم پیدا کرد. بخش عمده اش را می توان در سیاست های مدیریتی از ریگان به بعد جستجو کرد. تضعیف اتحادیه های کارگری، تغییر در قانون کار به زیان صاحبان کار، انعطاف پذیرتر کردن بازار کار به ضرر نیروی کار، گسترش امکان اخراج کارگران، باز گذاشتن دست کار فرمایان، قراردادهای موقت، علاوه بر آنها اجازه ورود دادن به مهاجران مثلاً از مکزیکی یا کشورهای مشابه در آمریکای لاتین برای ورود به اقتصاد آمریکا، یعنی کسانی که حاضر بودند با دستمزدهای پایین تر کار بکنند، انتقال سرمایه ها به اقصا نقاط جهان یا اینکه دستمزدهای حقیقی کمتر بود، همه ی این ها دستمزد حقیقی نیروی کار را کاهش داد، شکافی بین بهره وری تولید یعنی آنچه که در فرآیند تولید، تولید می شود و بهره گیری نیروی کار، دستمزد حقیقی نیروی کار پدید آمد.

این شکاف خودش را به صورت نابرابری توزیع درآمد و ثروت در اقتصاد آمریکا نشان داد. تولید کنندگان بلاواسطه، صاحبان نیروی کار، آن قدر دستمزد نمی گرفتند که همه ی آنچه را که خودشان تولید کرده بودند، برایش تقاضای مؤثر فراهم کنند در واقع در عرصه ی واقعی اقتصاد بحران اصلی این بود که مجاری سودآور برای سرمایه گذاری این مازاد حاصل از شکاف بین آنچه که کارگر تولید می کند و آنچه که در نهایت به عنوان دستمزد می گیرد، پدید می آید مجاری سود آور برای سرمایه گذاری در اقتصاد حقیقی خیلی زیاد نبود، از دهه

ی ۸۰ به این طرف، محدود بود. دولت مدافع سرمایه از دهه ی ۸۰ به این طرف سه مسیر را باز کرد: یک مسیر، مسیر جهانی شدن با تحمیل ایدئولوژی نولیبرال، با در واقع ساختن کارخانه های حقیقت سازی مبنی بر اینکه گسترش نظام بازار رفاه را در کشورها و جوامع افزایش می دهد، امکان بازکردن مرزها و به این اعتبار آوردن مازاد از اقتصاد آمریکا و سایر کشورهای سرمایه داری به اقصاد نقاط جهان و به این اعتبار انباشته کردن سرمایه؛ مسیردوم، مسیر جنگ است مهمترین ابزار نظام سرمایه داری است. جنگ فضایی را فراهم می کند که مازاد در صنایع تسلیحاتی امکان انباشت پیدا می کند، از سوی دیگر تقاضای مؤثر ایجاد می کند؛ مسیر سوم این بود که مسیر انباشت سرمایه را نه در بخش حقیقی اقتصاد بلکه در بخش اعتباری فراهم کند. قصه ی وام های مسکن و غیره و ذلک تازه از این جا شروع می شود، نرخ بهره کاهش پیدا کرد برای واکنش به یک بحرانی که در بخش حقیقی بود، امکان انباشت سرمایه نبود از یک سو و از سویی دیگر تقاضای مؤثر به اندازه ی کافی نبود؛ این هر دو ریشه در بهره کشی طبقاتی دارد که در نظام اقتصادی آمریکا، در نظام سرمایه داری وجود دارد؛ این بحران بازتاب یک بحران واقعی تر در بخش حقیقی اقتصاد بود. یکی از تضادهای نظام سرمایه داری توزیع نابرابر درآمد و ثروت بود. این نامگذاری خطاست. این تلقی هم خطاست که مداخله ی دولت باعث این بحران شد، مداخله ی دولت در صدد رفع نیاز یک بحران بنیادی تر در بخش حقیقی اقتصاد است.

سوال حاضرین :سؤال اول این است که در نظام اقتصادی متمرکز مسأله ی دموکراسی چه خواهد شد و اگر دولت بخواهد که در بخش تقسیم درآمدها دخالت کند این مسأله ی دموکراسی به چه شکلی در می آید؟ سؤال دوم اگر فرض را بگذاریم بر اینکه جنابعالی فرمودید: نظام سرمایه داری یک پدیده ی تاریخی است به وجود آمده و از بین خواهد رفت مانند نظام در تفکر مارکسیستی، آیا جنابعالی با توجه به این بحران و ریشه هایی که در آن است، اولاً این را چقدر عمیق می دانید با این تناقضات درونی و ثانیاً آیا پیش بینی شما این است که در آینده تحولاتی با نگرش اسلامی در به وجود آمدن الگوهای جدید در عرصه ی اقتصادی رخ خواهد داد یا نه؟

دکتر درخشان:قسمت اول را اجازه دهید پاسخ ندهم، چون بحث کلاً دور می شود از محور اصلی که داشتیم. قسمت دوم را خیلی خلاصه بگویم. نظام هایی که مبنایشان غیر الهی باشد، محکوم به بحران و نهایتاً واژگونی اند، در آن شک نداشته باشید. نظام سرمایه داری مبنایش اصالت سرمایه است، حاکمیت سرمایه است و از موازین الهی دور است. این قطعاً بحران زا است. اثباتش را هم جای دیگر باید انجام داد اما توضیح بخواهم عرض کنم، این که می فرمایید: این پدیده تاریخی است، معلوم است، این پدیده به زور انقلاب صنعتی پیش آمد - سرمایه داری بعد از انقلاب صنعتی مطرح شد - بنابراین حداکثر هر چه که بحث داریم از ۱۸۰۰ میلادی به این طرف است، ۲۰۰ تا 210 سال است که ما راجع به این نظام صحبت می کنیم. دوران قبل از آن سرمایه

داری نبوده است. سرمایه داری بعد از انقلاب صنعتی معنی پیدا می کند در ساز و کارها تناقض دارند، این تناقض ها منجر به بحران می شود، این بحران ها تا مرحله ی واژگونی نظام را جلو می برد اما آیا می توانند حفظش کنند؟ البته می توانند حفظش کنند از طریق قدرت سیاسی، قدرت نظامی و استثمار از کشورهای دیگر همیشه امکان دارد - مثل کسی که سرطان خون دارد، بیماری خون دارد، از خون دیگران می تواند مدتی زنده بماند - ولی محکوم به نابودی است.

به تناسب مارکسیسم هم چون مبنایش غیر الهی است محکوم به بحران و واژگونی است و هیچ شکی نداریم. هر چه نظامی به مبنای الهی نزدیک شود، دوام آن طولانی تر می شود [نظر خودم را عرض می کنم] بحثش را هم جای خاصی باید بکنیم، سؤال کردید من پاسخش را می دهم ولی فرصت برای اثباتش نیست.

راجع به یک نکته ای این که واژه ی سرمایه داری را در چه کتابی استفاده کردم؟ من اخیراً یک جزوه ی کوچکی در ۱۰۰ صفحه نوشته ام راجع به این بحران. یک و ماه نیم است که تمام شده ولی هنوز چاپ نشده است تحت چاپ مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام است. توصیه می کنم کسانی که علاقه مند به این بحث بحران هستند، آن جا مراجعه کنند. متنها من در خلال این مطالعاتی که راجع به بحران کردم و این صد صفحه را نوشتم در همین جا هم اشاره بکنم پیرو نکاتی که آقای دکتر مالجو گفتند این بحران از آن نرخ بهره ها نیست، آن بعد از بحران قبلی بوده است، بحران قبلی را اصطلاحاً بابل داد کام می گویند، آن بابل سال ۲۰۰۰، ۱۹۹۹ ترکید، بحرانی که شرکت های مثل آمازون و شرکت های اینترنت و الکترونیک به اصطلاح بیزینس درگیر آن شدند را بحران بابل به وجود آورد و سهام اینها به صورت عجیب و غریب بالا رفت که همه می گفتند این بابل چه زمانی خواهد ترکید و ترکید. باید بابل دیگری ایجاد می شد؛ اقتصاد آمریکا، اقتصاد بابلی است - حبابی است - موقعی که حبابی می ترکد، حباب دیگری باید به وجود آید و نرخ بهره پایین آمد. درست به همین دلیل که الآن نرخ بهره تا ۰/۵ درصد پایین آمده است. بعد از ترکیدن حباب، اینها تنها کاری که از دستشان بر می آمد این بود که نرخ بهره را پایین بیاورند. در این جنجال اعتماد را به سیستم برگرداندند و تقاضا را بالا ببرند یعنی دقیقاً کیفی عمل کنند، سریعاً می خواهند تقاضا را بالا ببرند. بنابراین آن که نرخ بهره را آورد برای این بود که بعد از "حباب داد کام" یا اصطلاحاً "حباب تکنولوژی" بود. به این بحران می گویند حباب به اصطلاح ساپرایم. یعنی کسانی که صلاحیت دریافت وام رهنی را نداشتند، به آن ها دادند، به این دلیل دادند که یک نوآوری در فاینایس بود. این نوآوری ریشه اش این است که ریسک را به وجود می آورد. توزیع می کند و چون توزیع می کند خطر ریسک کم می شود و افراد سمت آن می روند و به همین ترتیب بود که ریسک عظیمی ایجاد شد از طریق دادن وام به کسانی که صلاحیت اخذ وام نداشتند، به اینها می

گویند ساپرایم که من آن را وام های پرخطر ترجمه کرده ام. چون اوراق بهادار مبتنی بر وام های رهنی که ابداع مالی بود خیلی سود ده بود حجم عظیمی این ها را خریدند در حد چندین تریلیون دلار. یک مرتبه قیمت خانه که افت کرد، اینها با زیان مواجه شدند و اتفاقات هنگفتی افتاد که عوارضش در همین جا دیده می شود. من در این جریان متوجه شدم که چقدر راحت رؤسای نهادهای نظام سرمایه داری کلمه سرمایه داری را استفاده می کنند؛ چنین نیست که یک مارکسیست اینها را استفاده کند و یا اینکه مثلاً نقشه و یا قصدی دارند.

من الآن چند مثال می آورم. ببینید رابرت نرتون برنده ی جایزه ی نوبل برای پیش نوآوری در اقتصاد مالی است، یعنی درست نوک پیکان سرمایه داری مالی (فاینانس) است این پروفیسور آمریکایی که برنده ی نوبل در فاینانس است این طور بحث می کند. این شخص مخالف سرسخت این است که شرکت ها را از واژگونی نجات دهند. می گوید باید اینها همه از بین بروند.

می گوید برای چه پول به اینها می دهید، نتوانستند در این نظام رقابتی مقاومت کنند باید نابود شوند این درست همان حرفی است که برخی از صاحب نظران و تحلیل گران می گویند که می گویند دولت نباید در این بحران دخالت کند. این حرف نرتون است برنده ی جایزه ی نوبل در اقتصاد مالی آمریکا. می گوید بحران مالی که به وجود آمد بگذارید ۱- کسانی که مسبب این بحران بودند و ۲- کسانی که توان حفظ خودشان را در مقابل آن ندارند، نابود شوند.

یک سرمایه داری ناب می گوید این ۷۰۰ میلیارد که تزریق می کنید بحران زا است، (این مطالب در سایت نرتون هم نوشته شده است) او می گوید اگر جلوی رقابت را بگیرید، به انرژی مبنایی نظام سرمایه داری ضربه زده اید. از این فاشیستی تر دیگر نمی توان گفت وقتی به او می گویند میلیون ها آدم بیکار می شوند! می گوید بیکار چیست؟ بگذار همه ی آن ها بمیرند! اهداف سرمایه داری باید حفظ شود. همین آدم می گوید اگر دولت دخالت کند به به انرژی مبنایی نظام سرمایه داری آسیب زده است و این ادبیات مارکسیست ها نیست.

مثال دیگر: معاون سابق فدرالیزم گفته بود ریشه ی این بحران، رشوه هایی است که شرکت های بزرگ از هم می گیرند و به هم می دهند، افرادش را هم پیدا کرده بود و گفت: این رشوه ها و این فساد نظام سرمایه داری را به سرمایه داری رفاقتی تبدیل کرده است. کسی رفیق دیگری است و به او وام ارزان میدهد، به همین سادگی. و نشان داده که دو موسسه ی بزرگ اعطا کنندگان وام رهنی که بزرگ ترین واحدهای اعطای وام های رهنی در دنیا هستند، چه طور به نمایندگان کنگره آمریکا در قسمت فاینال، وام های عظیم ساده داده اند تا آنها

صاحب خانه و زمین های بزرگ شوند. او نیز از واژه ی سرمایه داری استفاده می کند در حالی که مارکسیست نیست.

مثال سوم رئیس صندوق بین المللی پول است که ریشه ی بحران را شکست در سازوکار نظم بازار می داند و نه نظام بازار. بنابراین صندوق بین المللی پول به این شکست اذعان دارد او نمی تواند بگوید این شکست ناشی از ذات نظام است ولی ما به راحتی می توانیم این را بگوییم.